

با سلام

خفته هزار غم خورد از بهر هیچ چیز
در خواب، گرگ بیند، یا خوف رهزنی

در خواب، جان ببیند صد تیغ و صد سان
بیدار شد، نبیند زان جمله سوزنی
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

از ترجیع بسیار تأثیرگذار ۴۳، این دو بیت بیش از ابیات دیگر روی من اثر گذاشت. این دو بیت مسئله‌سازی و دشمن‌سازی ذهن را خیلی به من نشان داد. این دو بیت می‌گوید: کسی که در ذهن به خواب رفته و خانه مرکزش پر از دود شده، بخاطر هیچ چیز غم می‌خورد. این جهان مادی و این همانیدگی‌ها که در خواب ذهن اینقدر جدی بنظر می‌آیند و انسان‌ها به خاطرش خودشان و همدیگر را می‌درند، از نظر حضرت مولانا هیچ چیز است، وهم است.

خفته هزار غم خورد از بهر هیچ چیز
در خواب، گرگ بیند، یا خوف رهزنی
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

در خواب ذهن ما یا گرگ می‌بینیم یا خوف راهزن داریم. ما سر کار جدید می‌رویم، بجای حضور در این لحظه و اولین قدم را درست برداشتن دائم می‌ترسیم. فکر می‌کنیم هر لحظه ممکن است ما را اخراج کنند، هر رفتار رئیسمان را به ضرر خودمان تعبیر و تفسیر می‌کنیم. ما فضا را باز نمی‌کنیم زندگی با زندگی ارتباط برقرار کند بلکه یک بافت لرزان با دشمنان بیرونی‌اش ارتباط برقرار می‌کند.

خفته هزار غم خورد از بهر هیچ چیز
در خواب، گرگ بیند، یا خوف رهزنی
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

تا زمانی که ما من‌ذهنی داریم هر جایی برویم، هر کاری بکنیم و با هر کسی ارتباط برقرار بکنیم، مبتنی بر بد دیدن و ترس است. این بیت به روشنی می‌گوید این گرگ‌هایی که در ذهن می‌بینی، این که فکر می‌کنی وضعیت و اتفاق این لحظه به ضرر تو است، این که فکر می‌کنی انسان‌ها با تو مشکل دارند و به تو آسیب می‌زنند، همه خواب است.

در خواب، جان ببیند صد تیغ و صد سان
بیدار شد، نبیند زان جمله سوزنی
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

در این بیت حضرت مولانا می‌گوید من‌ذهنی در توهمات و خیالاتش فکر می‌کند دیگران صد تیغ و سان دستشان است، ما در خواب ذهن بدترین فکرها را درباره انسان‌های اطرافمان می‌کنیم، اما اگر از خواب بیدار شویم می‌بینیم که حتی یک سوزن هم دست کسی نیست.

در خواب، جان ببیند صد تیغ و صد سان
بیدار شد، نبیند زان جمله سوزنی
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

ما ازدواج می‌کنیم، اما زندگی با زندگی ارتباط برقرار نمی‌کند. ازدواج ما در من‌ذهنی بیشتر شبیه میدان جنگ است. هر کسی در سنگر خودش قایم شده، دیگری را دشمن می‌بیند، هر حرف و کار دیگری را گلوله‌ای خطرناک تعبیر می‌کند و آماده است در وقت مناسب به دیگری شلیک کند. ما ازدواج نمی‌کنیم که عشق الهی را پخش کنیم. دوتا می‌دانم و بافت پردرد با هم وارد رابطه می‌شوند، هر لحظه می‌خواهند به همدیگر ثابت کنند برتر هستند و هر لحظه نگران هستند که طرف مقابل آسیبی به آنها بزند.

در خواب، جان ببیند صد تیغ و صد سان
بیدار شد، نبیند زان جمله سوزنی
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

حضرت مولانا می‌گوید: اگر فضا را یک لحظه باز کنی می‌بینی چیزی تو را تهدید نمی‌کند، اصلاً تویی وجود ندارد که بخواهد ضرر بخورد، خدا که آسیبی نمی‌بیند. ترس از زخم خوردن، ترس از انسان‌ها، همه مال وقتی است که ما بصورت من بالا آمده‌ایم. اگر بصورت من بالا آمدیم از کارگاه خدا خارج شدیم، پس در کارگاه شیشه‌گری هستیم. در کارگاه شیشه‌گری هر چیزی می‌تواند ما را تهدید کند، کوچک کند و به ما آسیب بزند.

هر فکر دردآلودی، هر ترسی از کسی یا وضعیتی می‌گوید: به خواب ذهن رفتی، بیدار شو، وارد کارگاه خدا شو و ببین که این توهمات تو واقعی نیست. تو از ترکیب من می‌دانم و درد یک طناب توهمی ساخته‌ای، این طناب را به دور گردن هشیاریات انداخته‌ای و داری بخاطر این توهمات خودت را می‌کشی. بیدار شو و ببین که حتی یک سوزن هم دست مردم نیست. مجبور نیستی صبح تا شب از من‌ذهنی دفاع

کنی و با عالم و آدم بجنگی که جلو کوچک شدن این بافت ضررزننده را بگیری. بیدار شو و بین دلیلی برای ترس وجود ندارد همه مسائل زاینده این بافت ضرر زننده است.

با تشکر، یلدا از تهران